

این چند سطر را مطالعه نماید و بر آینده آزادی در گل و بخصوص آزادی ملتهای زیردست و تحت ستم در ایران نگر.

دخالت نمودن در بیانات زنده‌یاد خسرو گل‌سرخ‌ی در دادگاه



زنده یاد خسرو گل‌سرخ‌ی یکی از انسان‌دوستانی بود که توسط دولت ایران اعدام گردید. هر سال در سالروز اعدام ایشان بعضی از رادیوهای فارسی سخنان ایشان را که در زمان دادگایی کردن بیان داشته، پخش مینمایند. در این چند صفحه، دو متن پیاده شده از بیانات ایشان را مطالعه مینمایید، متن اول از رادیو چاکاوک و متن دوم از پارس وید میباشد. در هر دو قسمت دخل و تصرفی بعمل آمده و بخشی از بیانات ایشان را حذف گردیده.

این حرکت زشت و غیره اخلاقی که توسط این دو طرف انجام گرفته، هرگدام از آنها متعلق به یک ایده سیاسی میباشد! خود شما خواننده‌گان گرامی میتوانید هر دو آنها را بخوبی تشخیص داده و نیز به این مسئله پی برد که از چه چیزی وحشت داشته و دارند که به چنین عملی متوسل میشوند. در اینجا بهتر است اول زندگینامه زنده‌یاد گل‌سرخ‌ی را که از اینترنت گرفته‌ام مطالعه نمایم. تصویر هم از اینترنت بدست آورده‌ام.

خسرو گل‌سرخ‌ی متولد دوم بهمن ماه 1322 شمسی در شهر رشت است. در کودکی پدرش قدیر را از دست داد. مادرش شمس‌الشریعه وحید، او و برادر دو ساله اش فرهاد را به شهر قم نزد پدر بزرگ مادری شان حاج شیخ محمد وحید برد. وحید، مرد مبارزی بود که روزگاری در نهضت جنگل، در کنار میرزا کوچک خان جنگیده بود. خسرو توسط وی تعلیم دید و تحت تأثیر مبارزات و نظرات وی واقع شد و حتی شعرهایی به نام "جنگلی‌ها" و "دامون" در این رابطه گفت و نام فرزندش را نیز "دامون" گذاشت. (دامون به معنی پناهگاه، و انبوهی و سیاهی جنگل است). در سال 1341، پس از درگذشت پدر بزرگش همراه برادرش فرهاد به تهران رفت و در اتاقی کرایه‌ای در محله امین حضور سکنی گزید. او شب‌ها درس می‌خواند و روزها کار می‌کرد. خسرو در این سالها، از ادبیات نیز غافل نبود دوران شکوفایی فکری و فعالیت

چشمگیری در مطبوعات را میتوان در سالهای 48 تا 52 که سال دستگیریش توسط ساواک است دانست. اما کار جدی اش را در شعر از سال 45 شروع کرد. گلسرخی در سال 48 با عاطفه گرگین، دوست هم‌رزمش ازدواج کرد و دارای فرزندی به نام "دامون" شد که اکنون با مادرش عاطفه گرگین در پاریس زندگی می‌کند. یک هفته بعد از دستگیری خسرو گلسرخی، عاطفه گرگین نیز که به وسیله یکی از همکارانش از دستگیری خسرو آگاه شده بود دستگیر شد و با به زندان افتادن او به ناچار سرپرستی فرزندش به برادرش سپرده شد. او در سحرگاه روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۲ به جرم شرکت در طرح گروگانگیری رضا پهلوی و علیرغم آن که به خاطر بودن در زندان ساواک هرگز نمی‌توانست در طرح گروگان گیری رضا پهلوی شرکت داشته باشد، به همراه دوست هم‌رزمش کرامت‌الله دانشیان به خاطر عقاید مارکسیستی و دفاع از عقایدش و محکوم کردن شاه و اعمال رژیمش در دادگاه نظامی به اعدام محکوم و در میدان تیرچیتگر تیرباران شدند. او هم اکنون به همراه تنی چند از دیگر مبارزان زمان شاه مانند کرامت‌الله دانشیان دوست و هم‌رزمش که با او اعدام شد، (محمد حنیف نژاد، سعید محسن، علی‌اصغر بدیع‌زادگان) از پایه‌گذاران سازمان مجاهدین، و علی میهن دوست) از اعضای کادر مرکزی سازمان مجاهدین (و گروه بیژن جزنی که به همراه ۸ نفر دیگر از همراهانش که تمامی اسامی فوق انسان‌های شریفی بودند، در ۳۰ فروردین ۵۴ در تپه‌های اوبین کشته شدند و در قطعه سی و سه بهشت زهرا به خاک سپرده شده‌اند.

دادگاه : متهم ردیف سوم

زنده‌یاد خسرو گل‌سروخی :

این استعمار، این جامعه چاه معلق را چگونه پیوندی است با سرزمین من. آنکس که سوگوار کرد خاک مرا آیا شکست در رفت و آمد حمل این همه تاراج؟ این سرزمین من چه بیدریغ بود که سایه مطبوع خویش را بر شانه‌های ذوللاکتاف پهن کرد و با هاویان عطش سوخت و از شانه‌ها طناب گذر کرد. این سرزمین من چه بیدریغ بود! ثقل زمین کجا است، من در کجای جهان ایستاده‌ام، با باری ز فریادهای خفته و خونین، ای سرزمین من، من در کجای جهان ایستاده‌ام؟

انما الحیات، و العقیده و الجهاد:

سخنم را با گفته‌ای از مولا حسین شهید بزرگ خلقهای خاورمیانه آغاز میکنم. من که یک مارکسیت لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستیم و آنگه به سوسیالیسم رسیدیم.

من در این دادگاه برای جانم چانه نمیزنم، و حتی برای عمرم! من قطره‌ای ناچیز از عظمت و حرمان خلقهای مبارز ایران هستم * * آری من برای جانم چانه نمیزنم! چرا که من فرزند خلقی مبارز و دلاور هستم. از اسلام سخنم را آغاز کردم، اسلام حقیقی در ایران همواره دین خود را به جنبشهای رهاییبخش ایران پرداخته، سید عبدالله بهبهانیها، شیخ محمد خیابانیها نمودار صادق این جنبشها هستند و امروز نیز اسلام حقیقی دین خود را به جنبشهای آزادیبخش * * ایران ادا میکند.

هنگامیکه مارکس میگوید: در یک جامعه طبقاتی ثروت در سوئی انباشته میشود و فقر و گرسنگی و فلاکت در سوی دیگر، در حالیکه مولد ثروت طبقه محروم است و مولا علی میگوید: قصری برپا نمیشود مگر آنکه هزاران نفر فقیر گردند، نزدیکیهای بسیاری وجود دارد * * زندگی مولا حسین نمودار زندگی اکنونی ما است که جان بر کف برای خلقهای محروم میهن خود در این دادگاه محاکمه میشویم. او در اقلیت بود و یزید بارگاه، قشون، حکومت، قدرت داشت. او ایستاد و شهید شد. هرچند یزید گوشه‌ای از تاریخ را اشغال کرد، ولی آنچه که در تداوم تاریخ تکرار شد راه مولا حسین و پایداری او بود، نه حکومت یزید! آنچه را که خلقها تکرار کردند و میکنند راه مولا حسین است، * * و ما نیز چنین اسلامی را، اسلام حسینی و اسلام مولا علی را تأیید میکنیم.

اتهام سیاسی در ایران نیازمند اسناد و مدارگی نیست. خود من نمونه صادق این گونه متهم سیاسی در ایران هستم. در فروردین ماه چنانچه در کیفرخواست آمده به اتهام تشکیل یک گروه کمونیستی که حتی یک کتاب نخوانده است، دستگیر میشوم و تحت شکنجه قرار میگیرم. **حاکم دادگاه : دروغه!** و خون ادرار میکنم، بعد مرا به زندان دیگری منتقل میکنند، آنگاه هفت ماه بعد دوباره تحت بازجوی قرار میگیرم، که توطئه کرده‌ام، دو سال پیش حرف زده‌ام و اینک بعنوان توطئه‌گر در این دادگا محاکمه میشوم. اتهام سیاسی در ایران اینست.

در اینجا آقای دادستان اشاره‌ای به رفروم اصلاحات ارضی کردند، و دهقانها و خانها که ما میخواهیم بیایم و بجای دهقانها بار دگر خانها را بگذاریم، این یک اصل بدهی و بسیار سادهء تکامل اجتماعی است، که نظامها غیره قابل برگشتند، یعنی هنگامیکه برده‌داری دورانش تمام میشود، هنگامیکه فئودالیست بسر میرسد، نظام برژوازی در میرسد. اصلاحات ارضی در ایران تنها کاری که کرده، راهگشای برای مصرفی کردن جامعه و آبکردن اضافه تولید بنجل امپریالیستی. در گذشته اگر دهقان تنها با خان طرف بود، حالا با چند خان طرفه، شرکتهای زراعی، شرکتهای تعاونی.

دادستان: شما بعنوان آخرین دفاع از خودتان دفاع کنید و چیزی هم از من نیرسید!
بعنوان آخرین دفاع اخطار شد که مطالبی در بنفع خودتان میتوانید در مورد اتهام بفرمائید.

گلسرخی: من بنفع خودم هیچی ندارم که بگویم، من فقط بنفع خلقم حرف میزنم! اگر این چنین آزادی وجود ندارد که من حرف بزنم، میتوانم بنشینم و مینشینم.

دادستان: شما همان قدر اجازه دارید که از خودتان بعنوان آخرین دفاع، دفاع کنید.

گلسرخی: من میشینم!

دادستان: بفرمائید.

زنده‌یاد خسرو گل‌سروخی:

این استعمار، این جامعه چاه معلق را چگونه پیوندی است با سرزمین من. آنکس که سوگوار کرد خاک مرا، آیا شکست در رفت و آمد حمل این همه تاراج؟ این سرزمین من چه بیدریغ بود که سایه مطبوع خویش را بر شانه‌های دولاکتاف پهن کرد و با هاویان عطش سوخت و از شانه‌ها طناب گذر کرد. این سرزمین من چه بیدریغ بود! ثقل زمین کجا است، من در کجای جهان ایستاده‌ام، با باری ز فریادهای خفته و خونین، ای سرزمین من، من در کجای جهان ایستاده‌ام؟

انما الحیات، و العقیده و الجهاد:

سخنم را با گفته‌ای از مولا حسین شهید بزرگ خلقهای خاورمیانه آغاز میکنم. من که یک مارکسیت لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستیم و آنگه به سوسیالیسم رسیدم. من در این دادگاه برای جانم چانه نمیزنم، حتی برای عمرم! من قطره‌ای ناچیز از عظمت و حرمان خلقهای مبارز ایران هستم، خلقی که مزدکها، مازیارها، بابکها، یعقوب لیثها، ستارخان و حیدر عمو اوغلوها، و میرزا کوچکها، ارانی و روزبه‌ها و داشته‌اند.

آری من برای جانم چانه نمیزنم! چرا که من فرزند خلقی مبارز و دلاور هستم. از اسلام سخنم را آغاز کردم، اسلام حقیقی در ایران همواره دین خود را به جنبشهای رهاییبخش ایران پرداخته، سید عبدالله بهبهانیها، شیخ محمد خیابانیها نمودار صادق این جنبشها هستند و امروز نیز اسلام حقیقی دین خود را به جنبشهای آزادیبخش ملی ایران ادا میکند.

هنگامیکه مارکس میگوید: در یک جامعه طبقاتی ثروت در سوئی انباشته میشود و فقر و گرسنگی و فلاکت در سوی دیگر، در حالیکه مولد ثروت طبقه محروم است و مولا علی میگوید: قصری برپا نمیشود مگر آنکه هزاران نفر فقیر گردند، نزدیکیهای بسیاری وجود دارد ... که میتوان در این لحظه از تاریخ از مولا علی بعنوان نخستین سوسیالیسم جهان نام برد و نیز از سلمان فارسیها و آبازر افغانها.

زندگی مولا حسین نمودار زندگی کنونی ما است که جان بر کف برای خلقهای محروم میهن خود در این دادگاه محاکمه میشویم. او در اقلیت بود و یزید بارگاه، قشون،

حکومت ، قدرت داشت. او ایستاد و شهید شد. هرچند یزید گوشه‌ای از تاریخ را اشغال کرد، ولی آنچه که در تداوم تاریخ تکرار شد راه مولا حسین و پایداری او بود نه حکومت یزید! آنچه را که خلقها تکرار کردند و میکنند راه مولا حسین است. بدین گونه است که در یک جامعه مارکسیستی اسلام حقیقی بعنوان یک روبنا قابل توجیه است و ما نیز چنین اسلامی را، اسلام حسینی و اسلام مولا علی را تأیید میکنیم.

اتهام سیاسی در ایران نیازمند اسناد و مدارگی نیست. خود من نمونه صادق این گونه متهم سیاسی در ایران هستم. در فروردین ماه چنانچه در کیفرخواست آمده به اتهام تشکیل یک گروه کمونیستی که حتی یک کتاب نخوانده است دستگیر میشوم و تحت شکنجه قرار میگیرم. **حاکم دادگاه: دروغه!** و خون ادرار میکنم، بعد مرا به زندان دیگری منتقل میکنند، آنگاه هفت ماه بعد دوباره تحت بازجوی قرار میگیرم، که توطئه کرده‌ام، دو سال پیش حرف زده‌ام و اینک بعنوان توطئه‌گر در این دادگا محاکمه میشوم. اتهام سیاسی در ایران اینست.

زندانهای ایران پر است از جوانان و نوجوانان که به اتهام اندیشیدن، فکرکردن و کتابخواندن توقیف و شکنجه و زندانی میشوند. آقای رئیس دادگاه همین دادگاههای شما آنها را محکوم به زندان میکنند. افرادی که به زندان میروند و باز میگردند، دیگر کتاب را کنار میگذارند و مسلسل دست میگردند. باید بدنبال علل اساسی گشت، معلولها فقط ما را وادار به گلایه میکند. آنچه که ما در اطراف خود میبینیم تنها گلایه است. در ایران انسان را بخاطر داشتن فکر و اندیشیدن محاکمه میکنند. چنانچه گفتم من از خلقم جدا نیستم و نمونه صادق آن هستم. این نوع برخورد با پیر و جوان کسی که اندیشه میکند یادآور انگیزاسیون و تفتیش عقاید قرون وسطایی است.

یک سازمان عریض بروکراسی تحت نام فرهنگ و هنر وجود دارد که تنها یک بخش آن فعال است و آن بخش سانسور است که به نام اداره نگارش خوانده میشود. هر کتابی قبل از انتشار به سانسور سپرده میشود، در حالیکه در هیچ جای دنیا چنین اصلی نیست و بدین گونه است که فرهنگ مومیای شده جلو اندیشه پویا و مترقی را با سانسور شدید خود تعقیب میکند.

ولی آیا با تمام این اعمال که صورت میگیرد و با تمام این خفقان میتوان جلو اندیشه را گرفت؟ آیا در تاریخ شما چنین نموداری دارید؟ خلق قهرمان ویتنام نمودار صادق آنست، پیکار میکند و میجگند و پوزه تمدن (B52) امریکا را بر زمین میمالد. در ایران، ما با ترور افکار و عقاید روبرو هستیم، در ایران حتی به زبانهای بالنده **خلقهای ما، مثل خلقهای بلوچ- ترک- کرد اجازه انتشار به زبان اصلی نمیدهند.** در اینجا واضح است آنچه که باید به خلقهای ایران تحمیل گردد همانا فرهنگ سوقاتی امپریالیست امریکا که در دستگاه حاکم ایران اجرا میشود، میباشد.

نوکرهای امپریالیست هر روزی به گونه‌ای ساخته میشود. اگر شما در زمانیکه نیروهای آزادیبخش الجزائیر مبارزه میکردند آن زمان را در نظر بگیرید، خلق الجزایر با دشمن خود رو در رو بود، او فریاد ... و میدانست دشمنش کیست. ولی در کشورهای نظیر ایران دشمن مرئی نیست، دشمن را در لباس احمد آغای آژان طراحی میکنند مگر همانها نیستند که بر ما حکومت میکنند؟ آن نیروهای سابق هستند برای امپریالیست دلالی میکنند، پررژوا کمپرادور، شرکتهای مثل شرکتهای زراعی و شرکتهای تعاونی که بیشتر بخاطر میلیتارزه کردن ایران بکار گرفته شده.

دادستان: من خواهش میکنم جواب دفاعه را بده.
خسرو گل‌سرخ: ... کدخداها، من دارم از خلقم دفاع میکنم. قربان.

دادستان: شما بعنوان آخرین دفاع از خودتان دفاع کنید و چیزی هم از من نپرسید!
بعنوان آخرین دفاع اخطار شد که مطالبی در بنفع خودتان میتوانید در مورد اتهام بفرمائید.

گل‌سرخ: من بنفع خودم هیچی ندارم که بگویم، من فقط بنفع حرف میزنم! اگر این چنین آزادی وجود ندارد که من حرف بزنم، میتوانم بنشینم و مینشینم.

دادستان: شما همان قدر اجازه دارید که از خودتان بعنوان آخرین دفاع، دفاع کنید.

گل‌سرخ: من میشینم!

دادستان: بفرمائید.

همچنانچه میبیند در جاهای از نقطه چین استفاده نموده‌ام، آنها کلماتی بودند که قابل تشخیص نبوده است.

سعی سفزی

2009/3/25



یه کسانی له هۆنراوهی نهر خوسره و گوئسورخی

مامۆستایه کی بیرکاری
له سه ره ته خته ره شی قوتابخانه که
نووسی :
یه ک و یه ک وه ک یه کن.

دهستوبرد
قوتابییه کی رهنگ زهردی ژیر و ورد
دهستی بله ند کرد،
ئه م پرسیاره ی ئاراسته کرد:

ئه گهر یه که کان
مرؤفیش بن
یه ک و یه ک وه ک یه که ن!؟

مامۆستا له م پرسیاره چه په سا
له جیگه ی خو ی ره پ راوه ستا
به دهنگی به رز گو تی:
به لئ، یه ک و یه ک وه ک یه کن!

قوتابی هه مدیسان دهستی بله ند کرد،
پاشان دهستی به قسه کرد
به ته وسه وه کوتی:
یه کسانی!؟
یه کسانی، خه یالئ خاوه
بیری بیریکی ناته واوه



تساوی از زنده یاد خسرو گل سرخی

معلم پای تخته داد میزد
صورتش از خشم گلگون شده بود و
دستهایش به زیر پوششی
از گرد پنهان بود

ولی آخر کلاسیها لواشک
بین خود تقسیم میکردند
وانیکی در گوشه دیگر
جوانان را ورق میزد

برای آنکه بیخود هیاهو میکرد و
با آن شور بی پایان
تساویهای جبری را نشان میداد

خطی خوانا بروی تخته ای
که از ظلمت تاریکی غمگین بود
تساوی را چنین بنوشت :
یک با یک برابر است.

در میان جمع شاگردان یکی برخاست
همیشه یک نفر باید بپا خیزد
به آرامی سخن سرداد:
تساوی اشتباهی فاحش محض است
معلم مات بر جا ماند، و او پرسید :
اگر یک فرد انسان واحد یک بود

آیا باز یک با یک برابر بود؟
سکوت مدهشی بود و سنوالی سخت
معلم خشمگین فریاد زد آری برابر بود!

و او با پوز خندی گفت :
اگر یک فرد انسان واحد یک بود
آنچه زور و زر بدامن داشت بالا بود و آنکه
قلبی پاک و جبینی فاقد زر داشت پائین بود

اگر یک فرد انسان واحد یک بود
آنکه صورتی نقره‌گون چون
قرص ماه میداشت بالا بود و
آن سیاه چرده که مینالید پائین بود
اگر یک فرد انسان واحد یک بود
این تساوی زیر و رو میشد!

حال میپرسم :
یک اگر با یک برابر بود
نان و مال مفتخوران
از کجا آماده میگردد،
یا چ کسی دیوار چینها را بنا میکرد؟

یک اگر با یک برابر بود
پس کی زیر بار فقر خم میشد،
یا زیر ضربت شلاق له میگشت؟

اگر یک با یک برابر بود
پس چ کسی آزادگانرا
در قفس میکرد

معلم ناله آسا گفت :
بچه‌ها، در جزوهای خویش بنویسید
یک با یک برابر نیست
یک با یک برابر نیست.

ئه‌گهر یه‌کسان هه‌بی
کئ دیواره چینیه‌کان،
کئ خانووہ بله‌نده‌کان بنیاد بنئ؟!

ئه‌گهر یه‌کسانی هه‌بی
کئ زیندانی و کئ زیندانوان ده‌بی،
کئ رهنجده‌ر و کئ رهنجبه‌ر ده‌بی،
کئ کؤیله و کئ کؤیله‌دار ده‌بی؟!

با قسه‌که‌م روونتر بکه‌م
بو وه‌لامیش گویشل ئه‌که‌م
ئه‌گهر مروّف پیوانه بی
یه‌ک و یه‌ک وه‌ک یه‌ک نابئ
یه‌کی ده‌وله‌مه‌ندو زوردار ده‌روّنه‌سه‌ر
یه‌کی نه‌دار و هه‌ژاریش له ژیر ده‌بی!

ئه‌گهر مروّف پیوانه بی
یه‌کی مروّفیکی ره‌شتالّه‌ی که‌نه‌فت
ده‌که‌ویته ژیر
یه‌کی جوانچاکانیش
له‌سه‌ر ده‌بی!

به‌م وشانه پؤل بوو
به‌گومیکی مه‌نگ،
گومیکی بی سرتّه و بی‌ده‌نگ،

مامؤستا لیوی گه‌زی
ئاره‌قئیکی سارد نیشته هه‌نیه‌یی
په‌نجه‌ی به‌گه‌چه‌وه باش ده‌له‌رزی!

به‌ئارامی کوتی: منالّه‌کان،
منالّه ژین تاله‌کان
ئییستا تیگه‌یشتم، که وانیه
یه‌ک و یه‌ک وه‌ک یه‌ک نییه.

2006/9/2

تکایه ئه‌و چهن دیره وه‌ک ناوه‌روکی هؤنراوه فارسیه‌که له‌به‌رچاو
بگره، نه‌ک وه‌ک وه‌رگیران. من وه‌رگیر نیم! سه‌عی